



۲۰۱۶/۰۷/۲۳



عبدالجلیل جمیلی (۱)

خاطره ای از دوره سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (۲)



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

در ماسکو از طرف نکیتا خروشچف رهبر شوروی و بولگانین صدراعظم اتحاد جماهیر شوروی استقبال می شوند.

۱- تبصره ناشر:

این نوشته را جناب محترم عبدالجلیل جمیلی، به تاریخ ۲۷ جولای ۲۰۰۷ میلادی چهار روز بعد از وفات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، به من (ولی احمد نوری) ارسال فرموده بودند که در آن زمان آنرا در وبسایت افغان جرمن آنلاین که اینجانب هم از گردانندگان آن بودم، نشر نمودم. و اینک لازم دیدم به خاطر یاد بود از اعلیحضرت فقید و به مناسبت نهمین سال رحلت ایشان، دوباره در وبسایت (آریانا افغانستان آنلاین) نشر نمایم.

۲- این نوشته از فصل پنجم کتاب «شاه و مردم» تألیف ولی احمد نوری گرفته شده، این کتاب هنوز به زیور چاپ آراسته نشده است. حق استفاده از آن محفوظ مولف است.

* * * *

هموطن ارجمند در آنچه می خوانید کلمه ای غلو و اغراق نیست و نه هم کم و یا زیاد. فقط خاطره ای است که با امانت داری و حضور رستگار آنرا برای تان اظهار می کنم که اگر عمر و ایام گذراست ولی این هم یکی از خاطرات تأریخی ماست که باید جزء اوراق یاد و بود حیات ملی و سر زمین با افتخار ما بماند:

یکی از روز های ماه اسد ۱۳۵۰ هجری شمسی بود و نزدیک های ایام جشن استقلال وطن که در آن ایام، معاونیت مدیریت مأمورین وزارت امور خارجه را کار می کردم. پیغام محترم عبدالصمد غوث مدیر عمومی سیاسی برایم رسید تا ایشان را ببینم. ایشان گفتند که به زودی یک مهمان معظم و دانشمندی از اتحاد شوروی خواهیم داشت و هدایت همین است که چون سابقه وظیفه داری در مسکو را داشته و لسان شان را بلد استید مهماندار او تعیین شده اید که متوجه همه امور او باشید و از طرف سفارت شوروی هم نه ترجمان بلکه الکسیف سکرتر اول امور سیاسی شان با شما می باشد (این شخص در اواخر دور بیرک کارمل سفیر شوروی در کابل تعیین شد) و علاوه کرد که اگر او صدراعظم نیست ولی عملاً کمتر از آن نیست و بالاتر از اعضای کابینه به حساب می رود.

این مهمان بزرگی که متأسفانه با مرور ۳۵ سال اسمش را فراموش کرده ام یکی از پروفیسوران و بزرگان طب در شوروی بوده و در تمام دوران جنگ دوم جهانی و زعامت ستالینی تا سال های ۱۹۵۴ وزیر صحت عامه اتحاد شوروی بوده و سپس به حیث نماینده فوق العاده شوروی در مؤسسه هلال احمر و صلیب احمر بین المللی مقرر شده و بیشتر از ۱۷ سال را به حیث معاون اول این مؤسسه جهانی کار می کرد که یکی از چهره های جهانی آن مؤسسه شناخته شده بود. و از طرف شهزاده احمد شاه ولیعهد افغانستان که رئیس عمومی افتخاری سره میاشت افغانستان بودند، به افغانستان دعوت شده بود.

طبق معمول تشریفاتی از مهمان در میدان هوایی کابل استقبال بعمل آمده و به صورت مقدمه در آنجا و در سویت بزرگ "خیر پاس" هتل انترکانتیننتال محل اقامت موصوف (طبقه ۷ و سویت مخصوص هتل) در مورد پروگرام اقامت او سؤال بعمل آمد. او گفت که من تابع پروگرام و خواسته حتی سفارت خود نیستم می خواهم که برعکس مهمانان شوروی تان دیدار با عالی رتبتگان افغانستان و حتی شرفیابی و ملاقات با شخص اعلیحضرت پادشاه افغانستان را برایم میسر سازید و می خواهم به ولایاتی که پروژه های شوروی نیست مرا ببرید و لطفاً مدت پروگرام را به اختیار خودم بگذارید نه مقید.

باور کنید بعد از دو روز او را آنقدر منور و خودمانی و روشن ضمیر یافتم که کمتر، با کدر رهبری شوروی او را می توان مقایسه کرد. بهر حال در مدت دو هفته اقامت مهمان بزرگ که جز ما دو نفر مهماندار و یک موترران صدارت نه ماشینداری داشتیم و نه تفنگداری و نه گارد های بر قطار، از ولایات غزنی و کندهار و لشارگاه و ننگرهار و همچنان پروان و کاپیسا و بغلان و کندز و با تمام پروژه های شان و بزکشی ها "سپورت ملی افغانستان" دیدن کردیم و متن بالا محض مقدمه ای بود تا مهمان خود را تا حدی به شما معرفی کرده باشم که حال به ماهیت اصلی سخن و شرفیابی به حضور اعلیحضرت محمد ظاهرشاه و هم مختصراً ملاقات با جناب دکتور علی احمد پوپل معاون اول صدارت وقت باشد، می رسم:

بعد از تعارفات مقدماتی و آغاز سخن، اعلیحضرت ظاهرشاه فقط به حرف های او گوش داشت و بس هرچه که او می خواست بگوید، برایش فرصت داد. سپس با لبخندی تکرار او را خیر مقدم گفت و خود به سخن آغاز کرد و با متانت و ملایمت و با ادله و شواهد و استدلال از تأریخچه بسیار مختصر افغانستان تا دور استقلال و دولت خود و آغاز همکاری های افغانستان و شوروی و سفرهای زعمای دو کشور مرور نموده سخن را به نازکی های روابط ذات البینی رسانید. درین لحظه رو به طرف مهمان خود کرده و گفت همین لحظه بسیار علاقه دارم که منحصیث دوست منور معمر اجتماع شناس، یک سلسله واقعییت های مردمی و ملی خود را با شما در میان بگذارم (نه به صورت اشاره به اعمال اخلاک‌گراانه شوروی در افغانستان و خصوصاً در بین محصلین و یا محصلینی که در خود اتحاد شوروی مصروف تحصیل اند و تززیقات ذهنی و فکری می گرفتند) که از رشد فکری تدریجی جوانان و مخصوصاً محصلین ما در خارج از وطن سر چشمه می گیرد ولو که آنها راست گرا باشند و یا راست افراطی و یا چپ‌گرا باشند و یا چپ افراطی و چپ چپی. از همه جریانات مطلع هستم و کافی با خبر؛ می دانم در محیط خودم و دور و نزدیک چه می گذرد و برایم می گویند و پیشنهادهاتی می رسد که چه باید شود مگر با وجود تمام این جریانات و عواقب آن، شخصاً به یک چیز ایمان دارم که آن هم انکشاف و ترقی افغانستان بدست فرزندان منور خودم و در نتیجه سعادت و آسایش ملت من است ملتی که به پاکی و صداقت و بزرگواری و شجاعت شان ایمان دارم لهذا منحصیث یک فرد مسؤول و یک پدر، به خود و احدی اجازه نمی دهم که به یکی از فرزندانم اذیتی برسانند. بمن از مظاهرات و هیاهوها و توهینات می گویند ولی من پدرم و می خواهم که فرزندانم بدون تبعیض و با دانش و با شهامت نمو کنند. هر کشوری را فرزندان خودش غم کش و غم خور است چرا فرزندان افغان بار وطن و وطنداران خود را خود بدوش خود نکشند. خوب می دانم که در مؤسسات تعلیمی ما چه می گذرد و حتی زیاد و کمی که می گویند ولی این منم که باید فرزندانم را با حوصله دانش داده و بفهمانم نه که بیدانش و سر زده نگهدارم. به ارکان حکومت همیشه توصیه می کنم که در مورد مردم و خصوصاً نسل جوان و محصلین از مدارا کار بگیرند. باید نسل جوان و فردا ساز وطن را فرصت بدهیم که فعالانه خوب و بد را بیاموزند، زمانیکه بار مسؤولیت ها به گردن شان افتاد و وظایف ملی؛ یقین کنید که به وظیفه داری و همچنان ماهیت خودی و کار خود خوب آشنا شده خودشان خیر و شر را به خوبی تمیز می کنند و نسل های بعدی را خود خوب تربیه کرده و وطن خود را به جایی می رسانند. ما و شخصاً خودم گله ندارم زیرا هر کشور برای خود راه و روشی یا پلانی دارد که می خواهد آنرا عملی کند.

اعلیحضرت قبل از ختم مجلس رو به مهمان خود کرده و فرمودند که می خواهم در مورد یک موضوع حیاتی و بزرگ ملی افغانستان به شما معلومات بدهم و آن اینست که از مدتی است به صورت جدی برای از بین بردن یکی از موانع بزرگ وحدت ملی و همنوائی همگانی خود عملاً و رسماً قد علم کرده و هدایت داده ایم که به صورت کلی از استعمال الفاظ و کلماتی که ماهیت طبقاتی و قومی و سمتی و حتی تفرقه مذهبی را بهر نوعی برساند، جلوگیری کنند و بعد ازین هیچ شخص و یا مقامی ملکی یا نظامی را از طریق مطبوعات، رادیو، اخبار و جراید و غیره محض با تخلص شخصی معرفی کنند و به قوای سه گانه دولت هدایت داده ام جداً این ملحوظ را، بدون استثنی در نظر بگیرند. زیرا این هم یکی از راه هائی است که در بین مردم تفرقه افزا وجیبه ملی بوده و همنوائی و اتحاد ملی و برادری مملکت ما را برهم می زند و شما متوجه شده باشید که مربوطین فامیل خودم اسم فامیلی ظاهر را برای خود انتخاب کرده اند.

دوستان هموطن، این ملاقات و شرفیابی تعارفی که برای ۴۵ دقیقه پلان ریزی شده بود، برای بیشتر از دو ساعت به درازا کشید که بیشترین وقت آنرا مهمان ما فقط مستمع بی سخن و غیر متحرک بود.

البته جریانات موضوع بسیار بیشتر از آن بود که این عصاره مختصر، از کلیات آن دیدار رسمی و هم دوستانه ای که در چوکات حسن نیت ولی با صراحت و کفایت یک رهبر راستین ملت اظهار شده بود از آن نمایندگی کامل کرده بتواند، ولی باز هم مطالبی است که گویای حال دیروز افغانستان آرام و سر بلند به حساب می رود.

ای کاش آلات ضبط الصوتی در آنجا وجود می داشت تا امروز نسل جوان ما که بعضاً چوبی در تاریکی می زنند و نا آگانه و بی موجب و یا با موجب و بعضاً از روی سخنان اهل غرض، یا از روی نوشته های نویسندگان و مؤرخین مغرض و مفتن، هرکی را و هر چی را می کوبند! آن همه جریان را به گوش و هوش دیده و می شنیدند و بعد از آن بر جریانات تاریخ و شخصیت های ملی ما قضاوت عادلانه و آگاهانه می کردند.

حال لطفاً به قضاوت مهمان گرامی ما گوش بدهید که چه فرمودند:

مهمان دانشمند و مجرب ما، با برآمدن از قصر گلخانه شاهی (که مهندس و معمار نظر پرداز آن قصر شخص شاه است) رو به ما کرده و گفت:

همین لحظه من در عالم رویا - از یک مؤسسه علمی و از نزدیک دانشمند واقعی و سیاست مدار بزرگ مجرب و کهنه کاری خارج می شوم؛ یکی از شخصیت هایی که ما همانند شان را فقط به نام شاه واری به میراث رسیده و میان تهی بشمار می آوریم و ما می گوئیم که مائیم و از همه جانب رسیده تر - زیرا از بین توده ها به مدارج و کمالات رسیده ایم ولی امروز متوجه شدم که چقدر نادرست و خود خواهانه قضاوت می کنیم و امروز به نام شاه، مرد معمر و مجرب و سیاستمدار و پدر واقعی ملت افغان را به پیشروی خود می دیدم که چقدر روشن ضمیر است و با صفای طینت و قلب کلان و حوصله، چه آرزوهای نیکی برای مردم خود و یا به گفته خود شان برای فرزندان خود دارند که ما متأسفانه آنرا کمتر داریم! اعلیحضرت شما را انسانی یافتم با مطالعه و معلومات و خوب چیز فهم که قدرت دارد با چه متانت و استدلال سخن خود را بر دماغ جانب مقابل بنشانند و احترام او را به خود جلب کند و من به این فکر می رسم که ما باید مردم را خوب بشناسیم و بشنویم تا بدانیم که کی، کی هست خوشا به حال مردم شما که چنین شخصیت ها و قلب ها را با خود دارید!

و اینک شمه ای هم از ملاقات موصوف با جناب مرحوم "علی احمد پوپل" را می نویسم تا حق مسلم آن پدر معارف نوین (به نوشته جناب سرور رنا و جناب پروفیسور دوکتور هاشمیان) و مرد دانشمند وطن را ادا کرده باشم. جناب شان که بیوگرافی مهمان ما را از قبل خواسته و برای شان تهیه کرده بودم، آنقدر از دانش و معارف وطن و اشارات به شخصیت فامیلی وی حرف زدند (شخص مهمان ما و خانمش و دو پسرش و یک دخترش پروفیسور طب و دو دختر و دو داماد با یک پسر خورد و دو عروسش نیز داکتر طب بوده اند) که به واقعیت این مرد بزرگ را مات کرده بود و فقط به آن مرحوم می نگریست و بلی یا نه می گفت و با برآمدن از قصر صدارت اظهار داشت که چه خوش وقتم که چنین اشخاص را آنهم در افغانستان می بینم و یقین دارم که آینده از شماست اما نمیدانست و یا قضاوت کرده نمی توانست که در کشور شورا ها ددمنشان و درندگان انسان چهره بودند و هستند که برای تسکین درنده خوئی و کشور کشائی های خود این پدر نیک خواه ملت را از وطنش می رانند و خون ملیون ها فرزند بی بیگنااهش را ریخته و خان و مان شان را از بن خراب کرده و دوباره، نه تنها به زندگی قرون وسطی می کشانند بلکه به شاگردان خود

می آموزند که سرزمینش را تکرار تسخیر و خاکدان ساخته و نسل جدیدش را چنان درو کنند که تکرار قابل روئیدن و سربلند کردن نباشند.

بنگرید چند سال محدودی از عبور آخرین قطار شکستی های شان از پل حیرتان نمی گذرد که با کمال تأسف بازهم از بی غیرتی و چاکری وطنی نماهای ما و هم طغیان درنده خوئی تیر و کمان بدستان، قلب های خون چکان مردم ما هدف نشانه زنی های تواریشان قرار می گیرد و برای برآوردن این مرام پلید کرسی نشینان افغانستان را به ودکه و خاویار و اجناس پر لطف دعوت می کنند تا باز خر شان در افغانستان پالان بخورد.

که وه چه خیال است و محال است و جنون!

برادران و خواهران ارجمند و گرامی! این بود یک ورقی از تاریخ گویای افغانستان عزیز ما که به نام وطن و وطنداران با ایمان، از صفای قلب و به حکم وجدان و برای مزید معلومات تان با غیر جانبداری که با آن عمرم را تا به این سر و این سامان رسانیده ام، به عرض رسانیدم که قضاوت و تأمل آنرا به مآل اندیشی امروز و فردا و فردا های خود تان محول می سازم. هموطن ارجمند! لطفاً به حیث جزء سفر همین مهمان به دیدگه این طفل با افتخار افغان توجه کنید:

مختصر اینکه با مرحوم داکتر عبدالاحد بارکزی رئیس اداری سره میاشت عازم جلال آباد شدیم تا ایشان نیز چند پروژه تفصیلی خود را نشان بدهد و بعد بادیدن پروژه ها و فارم های غازی آباد و هده که نتیجه دست کارگر سنگلاخ شان افغان، مهمان ما را دست به دندان ساخته بود. به یتیم خانه مرستون آن شهر رفتیم. هر کار و پروگرام دلچسپ بود و مهمان ما با هر یک از ۳۵ طفل بین سنین ۵ تا ۷ ساله حرف می زد و می پرسید که در آینده چه می خواهد شود؟ که به یک طفل ۸ ساله که به صنف دوم مکتب بود رسید و پرسید که او در آینده چه می خواهد شود؟ آن طفل به طرفش دیده و گفت ور ته و وایه چه زه غوارم سبری به شم. مهمان ما فکر کرد که طفلک مطلب اورا نفهمیده لهذا تکرار پرسید در آینده می خواهی داکتر شوی؟ یا انجنیر؟ و یا معلم؟ و صاحب منصب؟ و یا چه؟

طفل ظریف و معصوم رو به مهمان کرد و با متانت گفت: په خبری می نه پوهیگی زه غوارم چه سبری به شم. باور کنید این طرز گفتار و تفکر و متانت آن طفل معصوم بی پدر و مادر یتیم خانه نشین چنان ضربت غیر مترقبه ای بر دماغ او رساند که به صورت غیر مترقب چوکی را کش کرده و برآن نشست و دستمال از جیب کشیده به اشک ریزی شروع کرد که این صحنه بیشتر از ۱۰ دقیقه را در بر گرفت و بعد از جایش برخواست و گفت که امروز من سن بیش از ۷۰ سال را دارم و کمترین کشوری است در جهان که آنرا ندیده باشم و در بزرگترین مقامات کشور خودم و جهانی کار کرده ام – اما افسوس تا حال مانند این طفل صغیر یتیم افغان فکر نکرده بودم که انسانیت چیست و باید اولتر از همه، انسان شوم و یا در مجموع انسان شویم و باور کنید این درس را جزء یادداشت و خاطره زندگی ام نه تنها نوت می کنم – بلکه تا می رسم و می توانم آنرا به دیگران هم می آموزانم. اما افسوس که دشمنان دین و وطنش به میلیون ها مانند او را کشتند و امروز چاکرانش به گفته روسی زاده، ازین کرباس پوشان برهنه پا باز هم می خواهند از کشته پشته بسازند.

عبدالجلیل جمیلی

کلیفورنیا، ۲۳ جولای ۲۰۰۲پ